



از تبخ کر تا

باب کر

عز الدین رضا نژاد

اشاره: پیروان فرقه‌ی شیخیه، پس از مرگ شیخ احمد احسایی، پیرامون سید کاظم رشتی گرد آمدند. با مرگ سید کاظم رشتی، بر سر جانشینی او، اختلاف شد و این فرقه به گروه‌هایی مانند کریمخانیه، باقریه،... تقسیم شد.

نوشتار حاضر، انشعاب این گروه‌ها و پیدایش فرقه‌ی باییه از این میان را بررسی می‌کند و به زوایایی از زندگی علی محمد باب می‌پردازد.

■ یادآوری

مطالبی در شناسه‌ی فرقه‌ی شیخیه - از شیخ احمد احسایی به عنوان رهبر و مؤسس، و شاگرد و جانشینش سید کاظم رشتی - در دو قسمت از مقاله‌ی «شیخیه، بستر پیدایش باییت و بهائیت» آمده بود. تعریف فرقه‌ی شیخیه، شرح حال، اعتقادات و افکار شیخ احمد احسایی، موضع‌گیری عالمان و فقیهان در برابر انحرافات عقیدتی وی و نیز شخصیت ابهام‌آمیز سید کاظم رشتی و مسئله‌ی بدعت رکن رابع را ملاحظه کردیم. و عده داده بودیم که به انشعابات فرقه‌ی شیخیه و سپس ادعاهای دروغین میرزا علی محمد

شیرازی ملقب به «باب» - یکی از مدعیان جانشینی سید کاظم رشتی - پرداخته شود که اینک، این موضوعات را پی می‌گیریم.

فرقه‌های شیخیه

گرچه پس از درگذشت شیخ احمد احسایی، پیروان او گرد سید کاظم رشتی حلقه زدند و جانشینی وی را پذیرفتند، ولی پس از وفات سید کاظم، بر سر جانشینی وی اختلافات چندی میان پیروان او به وجود آمد. اینک، با معرفی مهم‌ترین مدعیان جانشینی او، به انشعابات فرقه‌ی شیخیه، اشاره می‌کنیم. در ضمن این بحث، به بعضی از فرقه‌های معروف یا منسوب به شیخیه - که از انحرافات عقیدتی، تبری جسته‌اند - اشاره می‌شود و کیفیت بستر سازی شیخیه برای پیدایش «بابیه»، روشن می‌گردد. در حقیقت، سیری اجمالی «از شیخیگری تا بابیگری» صورت می‌گیرد.

الف) شیخیه‌ی کریمخانیه

پس از مرگ سید کاظم رشتی، مدت کمی بر سر جانشینی او اختلاف بود. در این میان، یکی از شاگردان وی به نام «محمد کریم خان کرمانی» (۱۲۵۰ - ۱۲۸۸ ق) با توجه به موقعیت ویژه‌ای که داشت، مدعی رهبری این فرقه شد و برخی نیز دور او جمع شدند. از ویژگی‌های برجسته‌ی او در میان شاگردان سید کاظم، یکی، نزدیکی او به استادش و دیگری، نزدیکی به دربار قاجار بوده است؛ زیرا، پدر او، حاج ابراهیم خان، مشهور به ظهیرالدوله، پسر عموم و داماد فتحعلی شاه و حاکم خراسان و کرمان بوده است. وی، از دوستداران شیخ احمد احسایی بود و در ترغیب شاه برای ملاقات با شیخ احمد، نقش مهمی داشته است. از این رو، محمد کریم خان، با عنایت به این موقعیت ویژه، توانست برای این فرقه، جایگاه محکم‌تری فراهم کند و به تبلیغ آن بپردازد.

طرفداران محمد کریم خان به «شیخیه‌ی کرمانیه» معروف‌اند و به فرقه‌ی «کریمخانیه» نیز خوانده می‌شوند. مرکز شیخیه، در زمان محمد کریم خان، کرمان بود، اما وی، مبلغانی را

انظر

سال دوم، شماره‌ی پنجم

۳۹۴

برای مرام شیخیه به شهرهای مختلف فرستاد.

هرچند وی، پسر خود، حاج محمد خان (۱۲۶۳-۱۳۲۴ق) را به جانشینی نصب کرد، اما بر سر جانشینی وی، پس از مرگ اش در سال ۱۲۸۸ ه.ق از دو جهت، اختلاف روی داد: اوّلًا، میان پسران اش، حاج رحیم خان و حاج زین العابدین خان و حاج محمد خان، بر سر جانشینی پدر اختلاف افتاد و علاوه بر محمد خان، رحیم خان هم مدعی نیابت پدر بود و طرفدارانی هم پیدا کرد.

ثانیاً، در میان پیروان اش که شاید از موروثی شدن رهبری فرقه، ناخرسند بودند، اختلاف شد.

از این رو، انشعابات دیگری پس از مرگ حاج محمد کریم خان، در فرقه‌ی شیخیه رخ داد. فرقه‌ی «باقریه» از جمله‌ی آن‌ها است.

اکثریت شیخیه‌ی کرمانیه، پس از مرگ محمد خان، برادرش زین العابدین خان (۱۲۶۰-۱۳۷۶ق.) را به رهبری خویش برگزیدند. پس از او، ابوالقاسم خان، و سپس عبدالرضا خان به ریاست شیخیه‌ی کرمانیه برگزیده شدند. عبدالرضا خان، در سال ۱۳۵۸ ش ترور شد.^۱

ب) شیخیه‌ی «باقریه»

فرقه‌ی «باقریه» از فرق «شیخیه»، پیرو میرزا محمد باقر خندق آبادی در چهاردهی هستند که بعداً به میرزا باقر همدانی معروف شد. وی، نماینده‌ی حاج محمد کریم خان کرمانی در همدان بود و پس از وی، دعوی جانشینی او را کرد و جنگ میان «شیخی» و «بالاسری» را در همدان به راه انداخت.

میرزا محمد باقر، دارای تألیفات چندی است. وی، از کرمان، با میرزا ابوتراب - از مجتهدان «شیخیه» از طایفه‌ی نفیسی‌های کرمان - و عده‌ای دیگر مهاجرت کردند و در نایین و اصفهان و جندق و بیابانک و همدان، پیروانی یافتند و سلسله‌ی «باقریه» را در همدان تشکیل دادند.^۲

ج) شیخیه‌ی «آذربایجان»

در آذربایجان (ایران)، عالمان چندی به تبلیغ و ترویج آرای شیخ احمد احسایی پرداختند. سه طایفه‌ی مهم از آنان، قابل ذکرند که عبارت‌اند از:

۱- خانواده‌ی «حجۃ‌الاسلام»

بزرگ این خاندان، میرزا محمد مامقانی، معروف به حجۃ‌الاسلام (م ۱۲۶۹ق.) است. او، نخستین عالم و مجتهد شیخی آذربایجان است. وی، مدّتی شاگرد شیخ احمد احسایی بود و از او اجازه‌ی روایت و اجتهاد دریافت کرد و نماینده‌ی وی در تبریز گشت. او، همان شخصی است که حکم تکفیر و اعدام «علی محمد باب» را در تبریز صادر کرد و بدین وسیله، ضمن باطل خواندن ادعاهای یکی از شاگردان سید کاظم، برائت فرقه‌ی شیخیه‌ی آذربایجان از بدعت ایجاد شده به دست علی محمد باب را اعلام کرده است. «حجۃ‌الاسلام»، سه فرزند دانشمند داشت که هر سه، از مجتهدان شیخی تبریز به شمار می‌رفتند و به لقب «حجۃ‌الاسلام» معروف بودند.

فرزند ارشاد او، میرزا محمد حسین حجۃ‌الاسلام (م ۱۳۱۳ق.) نام داشت و نزد سید کاظم رشتی تلمذ کرده بود.

وی، پس از وفات پدرش در سال ۱۲۶۹ هق، ریاست طایفه‌ی شیخیه را به دست گرفت و به جای پدر در کرسی تعلیم و تربیت پیروان طریقه‌ی شیخ احمد احسایی مستقر گردید. فرزند دوم او، میرزا محمد تقی حجۃ‌الاسلام (۱۲۴۷-۱۳۱۲ق.) نام داشت. وی، از طبع شعر برخوردار بود. تخلص او «نیر» است و «دیوان اشعار» او هم نشر یافت.^۳

فرزند سوم او، میرزا اسماعیل حجۃ‌الاسلام (م ۱۳۱۷ق.) نام داشت. وی، از شاگردان میرزا محمد باقر اسکویی بود. او، پس از برادرش حجۃ‌الاسلام میرزا محمد تقی، در تبریز از مراجع بزرگ شیخیه بود.

فرزند میرزا محمد حسین حجۃ‌الاسلام، میرزا ابوالقاسم حجۃ‌الاسلام (م ۱۳۶۲ق.) آخرین



فرد روحانی (و عالم دینی از) خانواده‌ی حجه‌الاسلام است.^۴

۲- خاندان «ثقة‌الاسلام»

دومین طایفه‌ی شیخیه‌ی آذربایجان، خانواده‌ی «ثقة‌الاسلام» اند. میرزا شفیع تبریزی، معروف به «ثقة‌الاسلام»، بزرگ این خاندان است. وی، از شاگردان شیخ احمد احسایی بود.

فرزند او، میرزا موسی ثقة‌الاسلام نیز از علمای شیخیه‌ی تبریز بود. وی، در سال ۱۳۳۰ق، به جرم مشروطه خواهی و مبارزه با روس‌ها، به دست روس‌های تزاری، در تبریز به دارآویخته شد.

برادر او، میرزا محمد نیز از علمای شیخیه‌ی تبریز به شمار می‌رفت.

۳- خاندان «احقاقی»

سومین طایفه‌ی شیخیه‌ی آذربایجان، خاندان «احقاقی» اند. بزرگ این خانواده، میرزا محمد باقر اسکویی (۱۲۳۰ - ۱۳۰۱ق) از مراجع تقلید و دارای رساله‌ی عملیه، بود. او، شاگرد میرزا حسن، مشهور به «گوهر» (م ۱۲۶۶ق)، از شاگردان شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی، بود.

پسران سید کاظم رشتی، در کربلا، نزد او درس می‌خواندند. او، پس از درگذشت سید، دعوی جانشینی او را کرد.^۵

فرزند میرزا محمد باقر، میرزا موسی احراقی (۱۲۷۹ - ۱۳۶۴ق) نیز از علماء و مراجع شیخیه است. او، کتابی به نام «احراق الحق و إبطال الباطل» نگاشت و در آن، عقاید شیخیه را به تفصیل، بیان کرد. پس از این تاریخ، او و خاندان اش به احراقی مشهور شدند. در این کتاب، برخی از آرای شیخیه‌ی کرمان و محمد کریم خان، مورد انتقاد و ابطال قرار گرفته است.^۶

از جمله فرزندان میرزا موسی احراقی، میرزا علی، میرزا حسن، میرزا محمد باقر هستند که

از علمای بزرگ شیخیّه احراقیه بودند. هم اینک، مرکز این گروه، کشور کویت است و ریاست آن را تا چندی قبل، میرزا حسن احراقی بر عهده داشت که مرجع فقهی شیخیّه آذربایجان و اسکو به شمار می‌رفت و پس از درگذشت وی، فرزندش عهده دار مسایل شرعی پیروان پدرش گردید.^۷

● یادآوری

یکی از عالمان و نویسنده‌گان شیخیّه احراقیه، در کتابی به نام «حقایق شیعیان» به تعریف و تمجید شیخ احمد احسایی پرداخته، اعتقادات باطلی که بدو منسوب است، را انکار کرده، و بر این عقیده است که دشمنان شیخ، به وی نسبت‌های ناروایی داده‌اند و ساحت شیخ از هر گونه عقیده‌ی خلاف مشهور بزرگان شیعه مبرراً است. وی، انحراف فکری به وجود آمده پس از سید کاظم رشتی را به برخی از شاگردان فرمایه‌ی سید نسبت می‌دهد و مدعی است که شیخ و سید و طرفداران حقیقی آنان، از این نوع ادعاهای بیزارند و در حقیقت، خود علمای شیخیّه بودند که به جنگ مدعیان «رکنیت» یا «ناطقیت» و «بابیت» رفته‌اند.^۸

تفاوت آراء میان شیخیّه‌ی کرمان و آذربایجان

شیخیّه‌ی کرمان و آذربایجان، در اعتقادات، خود را پیرو آرای شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی می‌دانند، اما در فروع دین و اعمال، با هم اختلاف نظر دارند. کرمانی‌ها، از شیوه‌ی اخباریگری پیروی می‌کنند و به تقلید از مراجع اعتقاد ندارند، اما شیخیّه‌ی آذربایجان، به اجتهاد و تقلید معتقدند و از مراجع تقلید خودشان پیروی می‌کنند.

البته، در عقاید نیز شیخیّه‌ی آذربایجان بر خلاف شیخیّه‌ی کرمان، خود نیز به اجتهاد می‌پردازند و آرای شیخ احمد و سید کاظم را بر اساس تلقی خویش از احادیث تفسیر می‌کنند.

از دیگر اختلافات کرمانی‌ها و آذربایجانی‌ها، مسئله‌ی «رکن رابع» است. شیخیّه‌ی کرمان،

اصول دین را چهار اصل توحید و نبوت و امامت و رکن رابع می‌دانند، اما شیخیّه‌ی آذربایجان، به شدّت، منکر اعتقاد به رکن رابع هستند^۹ و اصول دین را پنج اصل توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت می‌دانند. آنان، چنین استدلال می‌کنند که شیخ احمد احسایی، در ابتدای رساله‌ی حیاة‌النفس، و سید کاظم رشتی در اصول عقاید، اصول دین را پنج اصل مذکور می‌دانند و در هیچ یک از کتب و رسائل این دو نفر، نامی از رکن رابع برده نشده است.^{۱۰}



نحوه از اندیالت

شیخ احمد احسانی

شیخوادان شیخ و مدعیان جاشنی وی

شیخ احمد احسانی
شیخوادان شیخ و مدعیان جاشنی وی

سید کاظم رشتی

از شیخیگری تا بایگری

شادردان سید و مدعیان پناشینی او

میرزا موسی شفیع
موزندان میرزا شفیع
میرزا محمد تقی الاسلام

شیخ الاسلام

شیخ حجتۃ الاسلام

میرزا محمد تقی حجتۃ الاسلام

میرزا محمد حسین حجتۃ الاسلام

میرزا حسن گور

موزندان میرزا محمد ماعنی

میرزا محمد تقی حجتۃ الاسلام

میرزا اسماعیل حجتۃ الاسلام

میرزا ابوالقاسم (وزنده میرزا محمد حسین)

میرزا موسی احتاقی

میرزا موسی احتاقی

محمد باقر خندق آبادی

محمد باقر خندق آبادی

حاج محمد خان

حاج محمد خان

سایر دین میرزا محمد باقر لشکری

سایر دین میرزا محمد باقر لشکری

حاج محمد علی

حاج محمد علی

میرزا حسن گور

میرزا حسن گور

میرزا یحییٰ صبح ازل

میرزا یحییٰ صبح ازل

بایانی

بایانی

عبدالراضی خان

عبدالراضی خان

میرزا علی احتاقی

میرزا علی احتاقی

ابوالقاسم ابراهیم

ابوالقاسم ابراهیم

ازلی

ازلی

بایانی

بایانی

زین العابدین خان

زین العابدین خان

حج محمد خان

حج محمد خان

میرزا جشن

میرزا جشن

میرزا محمد باقر

میرزا محمد باقر



د) شیخیه‌ی «بابیه»

از رویدادهای مهم در فرقه‌ی شیخیه پس از درگذشت سید کاظم رشتی، ادعای جانشینی وی از سوی میرزا علی محمد شیرازی و اعلام حمایت برخی از عالمان شیخی و شاگردان سید ازو بوده است. آن ادعای این اعلام حمایت نامیمون، منشأ بسیاری از انحرافات عقیدتی و کفر و ارتداد ریس گروه و سایر طرفداران وی گردیده است.

چنان‌که اشارت رفت، ادعای «شیعه‌ی کامل» یا «رکن رابع» و «ناطقتیت» در میان فرقه‌ی شیخیه، زمینه ساز ادعای «بابیت» و پذیرش آن از سوی جمعی از طرفداران این فرقه شد که خود، فرقه مستقلی دیگری را تشکیل دادند و به نام «بابیت» شناخته شده‌اند.

ادعای دروغین «بابیت»، هر از چندگاهی، از زمان ائمه علیهم السلام تا قرن حاضر، کم و بیش رواج داشته است، اما هیچ یک از مدعیان دروغین آن، به اندازه میرزا علی محمد باب، جامعه‌ی اسلامی را به انحراف نکشاند. علاوه بر آن - چنان‌که خواهد آمد - میرزا علی محمد باب، غیر از ادعای دروغین بابت، ادعای دیگری را مطرح کرد که زمینه ساز فرقه‌ی دیگری به نام «بهائیت» شد.

به توفیق الهی، در ادامه‌ی این سلسله مقاله‌ها، جوانب موضوع را پیگیری می‌کنیم. اینک به معروفی فرقه‌ی «بابیه» می‌پردازیم.

● بنیانگذار فرقه‌ی «بابیه»

فرقه‌ی «بابیه» به دست میرزا علی محمد شیرازی، ملقب به «باب» تأسیس شد. بابت، او را «حضرت اعلی» و «نقطه‌ی اولی» هم لقب داده‌اند. وی، فرزند سید رضای بزاز است.^{۱۱} او، در یکم محرم سال ۱۲۳۵ هجری، مطابق با ۱۳ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی، در شیراز به دنیا آمد.^{۱۲} مادر او، فاطمه بیگم نام داشت. در طفولیت، پدرش وفات کرد و او تحت حمایت عمومی خود حاجی سید علی تربیت یافت.

وی، تحصیلات ابتدایی اش را در شیراز آغاز کرد و در نوجوانی به بوشهر رفت و نزد

شخصی به نام شیخ محمد که به «شیخ عابد» شهرت داشت، به تحصیل پرداخت.^{۱۳}

شیخ عابد که از شاگردان شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی بود^{۱۴} در بوشهر (ایران) به تعلیم و تربیت و تدریس اشتغال داشت. سید علی محمد، نزد او، به خواندن و نوشن پرداخت و قسمتی از ادبیات فارسی و عربی و کلیات مطالب و آموزه‌های شیخیه را آموخت و بدین ترتیب از همان دوران، با نام رؤسای شیخیه (احسایی و رشتی) آشنا شد.

● تحصیل و تجارت «باب»

تحصیلات سید علی محمد، آنک بود. او، در نوشن مطالب به زبان فارسی و بویژه عربی، دچار اشتباهات فاحش شده که نشانه‌ی عدم اطلاع کافی وی از ادبیات زبان عربی و فارسی است. او، پس از مدتی کوتاه که به تحصیل پرداخته بود، دست از آن کشید و در هفده سالگی، همراه دایی خویش، میرزا سید علی تاجر، شغل پدر را پیشه‌ی خویش ساخت.^{۱۵} وی، حدود پنج سال در «بوشهر» که دارای هوایی گرم است، اقامت گزید و با داد و ستد در بندر بوشهر، زندگی خویش را می‌گذراند.

برخی آورده‌اند، چون وی، مجدوب مسایل مذهبی بود، در پناه قیافه‌ی محجوب و چهره‌ی زیبا و حسن خلق و سلوک با مردم، توانست عده‌ای را به سوی خود جلب کند.^{۱۶}

● حضور در مجلس درس سید کاظم رشتی

سید علی محمد، پس از توقف پنج ساله در بوشهر، با رها کردن تحصیل و تجارت، به شیراز بازگشت و از آن جا به مکه سفر کرد، سپس برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام و تحصیل علم، به کربلا رفت و در آن جا، به جهت سنخیت فکری و شنیدن آوازه‌ی سید کاظم رشتی -شاگرد و جانشین و مفسر آرای شیخ احمد احسایی -به وی گرایش پیدا کرد. چنان که پیش از این آورده‌ایم، شیخ احمد احسایی، معتقدات باطل اش را به بعضی از شاگردان اش، از جمله سید کاظم رشتی انتقال داد. از مهم‌ترین آن افکار، در ارتباط با بحث

ما، ترکیب معجونی از افکار غلوآمیز درباره‌ی ائمّه‌ی اطهار علیهم السلام و این که آنان «مظاهر تجسم یافته‌ی خدا» یا «خدایان مجسم»‌اند و این که لازم است در هر زمان، یک نفر میان مردم و امام زمان، «باب» و «واسطه‌ی فیض روحانی» باشد، می‌توان یاد کرد.

سید علی محمد، در مدت توقف خود در کربلا - که ظاهراً دو یا سه سال طول کشید - در سلک شاگردان و مریدان سید کاظم رشتی در آمد و مورد توجه استادش قرار گرفت.^{۱۷} وی، در مدتی که نزد سید کاظم رشتی شاگردی می‌کرد، با مسائل عرفانی، و تفسیر و تأویل آیات قرآن و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه، آشنا شد و از آرای شیخ احسایی هم آگاهی یافت.^{۱۸} علاوه، هنگام اقامت در کربلا، از درس ملا صادق خراسانی که او نیز مذهب شیخی داشت، بهره گرفت و چندی نزد وی بعضی از کتب ادبی متداول آن ایام را فرا گرفت.^{۱۹}

سید علی محمد، در سال ۱۲۵۷ هجری قمری به شیراز بازگشت و هرگاه فرست می‌یافت، کتاب‌های دینی را مطالعه می‌کرد. به گفته‌ی خودش:

و لقد طالعت سنا برق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آیاتها^{۲۰}،

همانا، کتاب «سنابرق» اثر سید جعفر علوی [مشهور به کشفی] را خواندم و باطن آیات اش را مشاهده کردم.

● ریاضت غیرشرعی، گام نخست انحراف

سید علی محمد شیرازی، پیش از ابراز ادعاهای دروغین خویش، به ریاضت‌های سخت و بی فایده مشغول گردید. وی، در ایامی که به تجارت پرداخته بود، کم کم، دست از آن کشید و در آن ایام، ذوق ریاضت و ذکر و فکر و مراقبه‌ی غیر شرعی که شیوه‌ی دراویش و صوفیه بود، در سرش افتاد و لذا به ریاضت‌های غیر شرعی و غیر معمول و طاقت فرسا پرداخت. شاید از همین رو باشد که بعضی گفته‌اند، انجام دادن ریاضت‌های سخت، اعتدال مزاج و حواس او را بزم زد و اختلالی در افکارش پدیدار گردید. در این

باره آورده‌اند:

روزها، در آن آفتاب گرم که حدّتی به شدت دارد، سر بر亨ه ایستاده به دعوت عزائم، عزیمت تسخیر شمس داشتن، تأثیر حرارت شمس، رطوبت دماغاش را به کلیه، زایل، به روز شمسات اش نایل ساخت.^{۲۱}

از همان سنین نوجوانی، علامات عدم تعادل روحی در او آشکار بود. به کارهای غیر متعارف دست می‌زد، و طبیعتاً، خرافه گرا بود. به «اوراد» و «طلسمات» - که رمالان و افسونگران نادان و حرفهای، جهت ارتزاق و گول زدن ساده لوحان به کار می‌بردند - سخت علاقه‌مند و پابند بود و گاه با همین طلسمات بی اساس و اوراد - به زعم خود - به تسخیر جن و یا تسخیر «قوای فلکی» و «روح خورشیدی» می‌پرداخت! چنان که در هوای گرم تابستان بوشهر، هنگام بلندی آفتاب، بر بالای بام می‌ایستاد و برای تسخیر آفتاب، اوراد مجعله می‌خواند و حرکات ریاضت کشان قدیم هندی را تقلید می‌نمود.^{۲۲}

پس وی، گذشته از دل بستگی به اندیشه‌های شیخی و باطنی، به «ریاضت کشی» نیز مایل بود و به هنگام اقامت در بوشهر، در هوای گرم تابستان، از سپیده دم تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر، بر بام خانه رو به خورشید، اورادی می‌خواند.^{۲۳}

این وضعیت، تأثیر زیادی در روحیه او باقی گذاشت و زمینه‌ی انحراف اعتقادی را فراهم ساخت.

ماجرای پیدایش فرقه‌ی «بابیه»

ادعای «بابیت» زمانی آغاز شد که سید کاظم رشتی از دنیا رفت و سید علی محمد شیرازی جانشین وی شد. همان گونه که در قسمت پیشین مقاله گفته شد، «شیخیه»، در معارف دینی، فقط به چهار رکن اعتقاد دارند: ۱- توحید؛ ۲- نبوت؛ ۳- امامت؛ ۴- اعتقاد به شیعه‌ی کامل (رکن رابع) که نیابت خاصه‌ی امام زمان علیه السلام مخصوص او است.

آنان معتقدند که طریق نیابت خاصه، پس از نواب چهارگانه (۱- عثمان بن سعید عمروی؛ ۲- ابو جعفر محمد بن عثمان؛ ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی؛ ۴- ابوالحسن علی بن محمد سمری) برخلاف اعتقاد فقیهان و محدثان شیعه، مسدود نشده و همچنان

أنظار

راه نیابت خاصه، مفتوح است.

شیخیه، شیخ احمد و سپس سید کاظم رشتی را نایب خاص امام زمان علیه السلام می دانستند و نیز معتقد بودند که امام زمان علیه السلام در عالم موهمی به نام «هورقلیا» زیست می کند و آن گاه که پروردگار اراده فرماید، از آن جانزول می کند و به وظیفه اصلاح عالم از مفاسد، قیام می کند. این اعتقادات، نزد علمای امامیه باطل است. طبق نصوص قطعی، مهدی موعود علیه السلام در همین عالم خاکی و در بدن عنصری است و به زندگی طبیعی خود به حفظ الهی، ادامه‌ی حیات می دهد تا مشیت خداوند بر قیام و ظهور او تعلق گیرد.

بعد از وفات سید کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ یا ۱۲۶۰ هجری قمری، ابتدا معلوم نبود چه کسی جانشین وی در رکن رابع (یعنی «شیعه‌ی کامل») خواهد بود. از این رو، اغلب شاگردان وی، از قبیل ملا حسین بشرویه، ملا علی بسطامی، حاج محمد علی بارفروشی، آخوند ملا عبدالجلیل ترک، میرزا عبدالهادی، میرزا محمد هادی، آقا سید حسین یزدی، ملا حسن بجستانی، ملا بشیر، ملا باقر ترک، ملا احمد ابدال،... چهل روز در کوفه به سر بردنده در صدد برآمدند که یک وجود فوق العاده را بیابند به گونه‌ای که اگر از استادشان بالاتر نباشد، لااقل با او برابری کند و جانشین وی گردد. بسیاری از این افراد، پیش از آن که از هم جدا شوند، هم پیمان و هم قسم گشتند که اگر به یافتن کسی که قرآن و استادشان سید کاظم رشتی خبر داده، موفق شدند، نتیجه‌ی تحقیقات شان را به هم اطلاع دهند.^{۲۴}

از سوی دیگر، چندنفر نامزد چنین منصبی شدند که از جمله‌ی آنان، حاجی محمد کریم خان کرمانی، میرزا حسن گوهر، میرزا باقر، میرزا علی محمد شیرازی و... بودند. این امر، سبب اختلاف و پراکندگی در فرقه‌ی شیخیه گردید.

در این میان، ملا حسین بشرویه - که مجدوب لباس زهد و پرهیزکاری (ظاهری) سید علی محمد شیرازی شده بود - قرار گذاشت که نام او را بلند کند. بدین منظور، با عده‌ای از شاگردان سید کاظم صحبت کرد تا در تعیین شخص شایسته‌ای برای جانشینی سید کاظم کوشش کنند و خود اظهار داشت: «این کار، جز از راه مکاشفه به دست نخواهد آمد». لذا به

مسجد کوفه رفت و چله نشست و پس از یک اربعین بیرون آمد و گفت: «مکاشفه‌ای صورت نگرفت.» بار دیگر، چهل روز در مسجد کوفه به عبادت پرداخت و سپس از مسجد بیرون آمد و اظهار داشت: «مکاشفه، رخ داد و دریافت که جانشین بحق سید کاظم رشتی، سید علی محمد است.»^{۲۵}

با انتشار این مطلب، عده‌ای از فرقه‌ی شیخیه که با این نوع ادعای مأнос بودند، به سید علی محمد شیرازی گرایش بیشتری نشان دادند و وی هم در سال ۱۲۶۰ هق در سن ۲۵ سالگی، جانشینی استادش سید کاظم رشتی را اعلام کرد.

● ادعای «بابیت»

پس از انتشار جانشین شدن سید علی محمد در سال ۱۲۶۰ هق وی، فرصت را غنیمت شمرد، از استقبال عده‌ای از شیخیه استفاده کرد، پای را از جانشینی استادش فراتر نهاد و در خانه‌ی خود، در شیراز، نخستین بار دعوت را به ملا حسین بشرویه آشکار ساخت و خود را «باب» امام دوازدهم شیعیان (یعنی واسطه‌ی میان مردم و امام زمان علیه السلام) معرفی کرد. بر این اعتقاد اصرار داشت که برای پی بردن به اسرار و حقایق بزرگ و مقدس ازلی و ابدی، باید مردم به ناچار از «در» بگذرند و به حقیقت رستند. لذا می‌گفت: «مردم، باید به من ایمان آورند تا به کمک من - که واقف به اسرار هستم - بر آن اسرار دست یابند.» ادعای سید علی محمد شیرازی، چون شگفت آورتر از دعاوی سایر رقیبان بود، واکنش بزرگ‌تری یافت و نظر گروهی از شیخیان به سوی او معطوف گشت تا آن که در مدت پنج ماه، هجده تن - که اغلب آنان از شاگردان سید کاظم رشتی و همگی شیخی مذهب بودند - پیرامون اش را گرفتند.^{۲۶} بعدها، سید علی محمد، آنان را حروف «حسی» نامید.

سید علی محمد، غالباً این حدیث مشهور را می‌خواند: «أنا مدینة العلم و عليٌّ بابها» و مقصودش این بود که همان گونه که رسیدن به خداوند، جز از طریق رسالت و ولایت ممکن نیست، رسیدن به این مراتب هم جز از طریق واسطه، مشکل و غیر ممکن است و

او، همان واسطه‌ی کبرا است.^{۲۷}

نویسنده‌ی بابی مسلک کتاب «نقطة الكاف» آورده است:

[و] در سنه اول، ادعای بایت نمودند و در سنه دوم که ادعای

«ذکریت» فرمودند [!] مقام بایت خود را مفوض به جناب آخوند ملا حسین [

بشویه] نمودند. لهذا ایشان، «باب» گردیدند و در سنه اول، «باب الباب»

بودند.^{۲۸}

بر اساس بعضی از گزارش‌های دیگر، سید علی محمد شیرازی، پس از مراجعت از سفر مکه، به همراه یکی از مریدان اش به نام محمد علی بارفروشی، وقتی به بوشهر رسید، دستور داد تا در یکی از مساجد این شهر، عبارت «أشهد أنَّ عَلِيًّا قَبْلَ نَبِيلَ» (باب) بقیة الله را در اذان داخل کنند؛^{۲۹} که تصریح دارد بر این که «علی» قبل از «نبیل» (علی نبیل) که به حساب جمل با «علی محمد» برابر می‌شود -باب امام زمان علیه السلام است.

علی محمد شیرازی در تفسیر سوره‌ی یوسف، آورده است:

يا أَيُّهَا الْمُلَأُ أَنَا بَابُ إِمَامَكُمُ الْمُنْتَظَرِ يَقُولُ مَنْ اتَّبَعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ

عَصَانِي فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعْدَّ لَهُ فِي الْقِيَامَةِ نَارًاً مِنْ نَارٍ حَدِيدَ كَبِيرًاً.^{۳۰}

و نیز آورده است:

يا عباد الله! اسمعوا نداء الحجّة من حول الباب...^{۳۱}

ادعاهای دروغین دیگر

الف) ادعای «ذکریت»

سید علی محمد شیرازی، پس از آن که لقب «باب» را به طور رسمی یدک کشید، در آغاز امر، بخش‌هایی از قرآن کریم را با روشی که از مکتب شیخیه آموخته بود، تأویل و تصریح کرد که امام دوازدهم شیعیان، او را مأمور داشته تا جهانیان را ارشاد کند و خویشتن را «ذکر» نامید. مقام «ذکر» و «فؤاد»، بالاترین مراحل سلوک است. وی، در آغاز تفسیرش

بر سوره‌ی یوسف می‌نویسد:

الله قد قَدَرَ أَنْ يُخْرِجَ ذَلِكَ الْكِتَابَ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقَصَصِ مِنْ عِنْدِ
مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ عَلَيٍّ بْنِ الْحَسِينِ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَلَى عَبْدِهِ، لِيَكُونَ حَجَّةُ اللَّهِ مِنْ
عِنْدِ الْذِكْرِ عَلَى الْعَالَمِينَ بِلِيْغاً،^{۳۲}

همان‌ها، خدا مقدّر کرده که این کتاب، از نزد محمد، پسر حسن، پسر علی، پسر
محمد، پسر علی، پسر موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین، پسر
علی، پسر ابی طالب، بر بندها ش برون آید تا از سوی ذکر (سید علی محمد)
حجّت بالغه‌ی خدا بر جهانیان باشد.

ب) ادعای «مهدویت»

همین که از دعاوی «بابیت» و «ذکریت» مدتی گذشت و گروهی نزد سید علی محمد
شیرازی جمع شدند، وی ادعای خود را تغییر داد و از «مهدویت» سخن به میان آورد و
گفت:

من ام آن کسی که هزار سال می‌باشد که منتظر آن می‌باشید.^{۳۳}

برخی آورده‌اند، خود «باب» از عراق به مگه رفت و چنان که بابیان گفته‌اند، در آن جا
دعوی مهدویت خود را علنی ساخت. در اخبار ظهور مهدی الثیلاً آمده است که او، ابتدا در
مسجد الحرام، خود را معرفی می‌کند، او نیز به مگه رفت. سپس به بوشهر بازگشت، رحل
اقامت افکند.

مدّت دعوت قائمیت و مهدویت او، حدود دو سال و نیم در آخر زندگی اش بیش نبود
و با وجود توبه نامه، در ادعای خویش ثبات قدم نداشته است.^{۳۴} اندیشه‌مندان مسلمان،
اعم از شیعه و سنّی، کتاب‌های بسیاری در رد این فرقه نوشته‌اند که در ادامه‌ی این سلسله
نوشتار، تعدادی از آن‌ها را یادآور خواهیم شد. إن شاء الله.

ج) ادعای «رسالت»

علی محمد شیرازی، به ادعاهای واهی «بابیت»، «ذکریت» و «مهدویت» بسته نکرد، و

انحراف و گمراهی را به حدّی رسانید که مقام ادعای مهدویت را به مرتبه‌ی «رسالت» تبدیل کرد و مدعی نزول کتاب جدید و دین نو گردید و به گمان خود، احکام جاودانه‌ی اسلام را با نوشتن کتاب بیان نسخ کرد! وی، در این باره نوشت:

در هر زمان، خداوند جلّ و عزّ، کتاب و حجّتی از برای خلق مقدّر فرموده و

می‌فرماید. در سنه‌ی هزار و دویست و هفتاد از بعثت رسول الله ﷺ کتاب بیان

و حجّت را ذات حروف سبع [علی محمد که دارای هفت حرف است] قرار

داد.^{۳۵}

آری، بدین سان بود که انحراف کوچک «ادعای بابیت»، به انحراف بزرگی چون «ادعای رسالت» منجر شد و عده‌ای به گمراهی و ضلالت روی آوردند.

وی، خود را ببرتر از همه‌ی انبیای الهی می‌انگاشت و مظهر نفس پروردگار می‌پنداشت^{۳۶} و عقیده داشت که با ظهورش، آیین اسلام، منسوخ، و قیامت موعود در قرآن، به پاشده است.^{۳۷}

بدین ترتیب، علی محمد شیرازی، هر از چندگاهی، دعاوی خود را به مقامات بالاتری تغییر می‌داد و سخنان پیشین را برای یاران اش تأویل می‌کرد و آنان را در پی خود می‌کشید.

● اعتراض و مناظره‌ی علماء با میرزا علی محمد

اظهار دعاوی دروغین و تأویلات سخنان و ادعاهای متناقض، مورد اعتراض شدید علمای دین و بزرگان شیعه در آن عصر گردیده است. برای روشن شدن حقایق و آگاهی بیش‌تر مردم، جلسات نقد و بررسی و مناظره تشکیل شد که اجمالی از آن‌ها چنین است:

پس از مراجعت سید علی محمد از سفر مگه به بوشهر، زمانی که هنوز از ادعای «بابیت» پا را فراتر نگذاشته بود، به خاطر اعتراض علماء و مردم متدين، به دستور والی فارس، در ماه رمضان سال ۱۲۶۱ هجری قمری دستگیر و به شیراز فرستاده شد. در شیراز، پس از تنبیه، نزد امام جمعه‌ی آن شهر، اظهار ندامت و توبه کرد و به قول یکی از

مریدان اش، بر فراز منبر در حضور مردم گفت:

لעת خدا برکسی که مرا وکیل امام غایب بداند. لעת خدا برکسی که مرا باب

امام بداند...^{۳۸}

پس از آن، شش ماه در خانه‌ی پدری خود، تحت نظر بود و از آن جا به اصفهان و سپس به قلعه‌ی ماکو تبعید شد. در زمان تبعید در قلعه، با مریدان اش ملاقات و مکاتبه داشت و از این که می‌شنید، آنان در کار تبلیغِ دعاوی او سعی وافر دارند، به شوق می‌افتد و سخنانی را به عنوان کلمات الهی به مریدان عرضه می‌داشت. وی، کتاب ییان را در همان قلعه نوشت^{۳۹} و مدعی شد که به وی وحی گردیده است.

دولت محمد شاه قاجار، برای آن که پیوند او را با مریدان اش قطع کند، در صفر ۱۲۶۴ وی را از قلعه‌ی «ماکو» به قلعه‌ی «چهریق» در نزدیکی ارومیه، منتقل کرد. در اواخر سلطنت محمد شاه، به دستور حاجی میرزا آغا سی (وزیر محمد شاه) سید علی محمد را از قلعه‌ی چهریق به تبریز برند و با حضور ناصرالدین میرزا - که در آن وقت ولی عهد بود - و چند تن از علماء، مجلسی را ترتیب دادند و سید علی محمد را در آن مجلس حاضر کردند. علی محمد، در آن جلسه، آشکارا از مقام «مهدویت» خود سخن گفت و ادعای «بابیت» امام زمان را که پیش از آن، بدان تصریح کرده بود، به «بابیت علم خداوند» تأویل کرد و چون از او درباره‌ی برخی مسایل دینی پرسیدند، از پاسخ فرو ماند.

در آن جلسه که ولی عهد و عده‌ای از علمای تبریز، از جمله حاجی ملا محمود و ملا محمد مامقانی و...، حضور داشتند، آخوند ملا محمد گفت: «سید! از معجزه و کرامت چه داری؟». سید پاسخ داد: «اعجاز من، این است که برای عصای خود؛ آیه نازل می‌کنم». و به خواندن این فقره آغاز کرد:

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ. سُبْحَانَ اللّٰهِ الْقَدُّوسِ السَّبُّوحِ الذِّي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَمَا خَلَقَ هَذِهِ الْعَصَائِيْمَ مِنْ آيَاتِهِ!»

وی، اعراب برخی کلمات را غلط خواند. مثلاً «تاء» در «السموات» را به فتح قرائت

کرد و چون به وی تذکر دادند که آن را به کسره بخواند، وی، ضاد در «الارض» را مکسور خواند!

در این میان، امیر اصلاح خان که در مجلس حضور داشت گفت: «اگر این قبیل فقرات از جمله‌ی آیات شمرده شود، من هم می‌توانم تلفیق کنم و گفت:

«الحمد لله الذي خلق العصا كما خلق الصباح والمساء»!^{۴۰}

گزارش تفصیلی این جلسه، در منابع تاریخی آمده است. نیکلا، در تاریخ خود، و نیز ناسخ التواریخ، با بسط بیشتری آن را آورده است.^{۴۱}

تنبیه و توبه‌ی «باب»

پس از آشکار شدن عجز سید علی محمد در اثبات ادعای خود، وی را چوب زدند و تنبیه کردند. او، از دعاوی خویش تبری جست و اظهار پشیمانی کرد. سپس توبه نامه‌ای تنظیم کرد و به قصد طلب عفو، برای شاه ارسال داشت.

متن توبه نامه‌ی «باب» که نسخه‌ی اصلی آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران، نگهداری می‌شود و خطاب به شاه قاجار نوشته شده - و یکی از مریدان اش در کتاب خود آورده^{۴۲} - به این شرح است:

«فداک روحي. الحمد لله كما هو أهلها و مستحقه كه ظهورات فضل و رحمت
خود را در هر حال بر کافه‌ی عباد خود شامل گردانیده. فحمدأ له ثم حمدأ كه
مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده كه به ظهور عطوفت اش
عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم به داعیان [یاغیان] فرموده. أشهد الله و
مَنْ عِنْدَهُ كه این بندھی ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم
و اهل ولایت او باشد. اگرچه بنفسه، وجودم ذنب صرف است، ولی چون
قلب ام، موقن به توحید خداوند، جل ذکرہ، و به نبوت رسول او و ولایت اهل
ولایت او است، ولسان ام، مقر بر کل مانزل من عند الله است، امید رحمت او
رادارم و مطلقاً، خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای
او بود، از قلم جاری شده، غرض ام عصیان نبوده و در هر حال، مستغفر و تائب ام

حضرت او را

و این بندۀ را مطلق علمی نیست که منوط به ادّعایی باشد و **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّيْ**
وَأَتُوبُ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُنَسِّبَ إِلَيْيَ أَمْرٌ.

و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده، دلیل بر هیچ امری نیست و
مدّعی نیابت خاصّة حضرت حجّة الله علیه السلام را محض ادّعا مبطل [می دانم] و
این بندۀ را چنین ادّعایی نبوده و نه ادّعای دیگر.

مستدعي از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت، چنان است که این دعا گو
را به الطاف و عنایات سلطانی و رأفت و رحمت خود، سرفراز فرمایند.

والسلام

آشوب و قتل و غارت بابیان

بدین سان، سید علی محمد از دعاوی خود، بازگشت، ولی توبه‌ی او، صوری بود.
پیش از توبه‌ی اخیر، در شیراز نیز بر فراز منبر و در برابر مردم، نیابت و بابیت خود را انکار
کرد، اما چیزی نگذشت که ادعاهای بالاتری را به میان آورد و از پیامبری و رسالت خویش
سخن گفت.

در اواخر سلطنت محمد شاه و پس از مرگ او (۱۲۶۴) از سوی مریدان سید علی
محمد، آشوب‌هایی در کشور پدید آمد که از جمله، رویداد قلعه‌ی شیخ طبرسی در
مازندران بود. در این آشوب، جمعی از بابیان به رهبری ملا حسین بشرویه و ملا محمد
علی بارفروشی، قلعه‌ی طبرسی را پایگاه خود قرار دادند و اطراف آن را خندق کنند و
خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر، بر مردم ساده دل که در
پیرامون قلعه زندگی می‌کردند به جرم «ارتداد» هجوم آورده، به قتل و غارت ایشان
می‌پرداختند. یکی از بابیان می‌نویسد:

جمعی رفتند و در شب، یورش برد، ده را گرفتند و یکصد و سی نفر را به قتل
رسانیدند. تتمه، فرار نموده، ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و

آذوقه‌ی ایشان را جمیعاً به قلعه بردند.^{۴۳}

أنظار

آنان چنین می‌پنداشتند که یاران مهدی موعودند و به زودی، جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب، فرمانروایی می‌کنند. همان فرد می‌نویسد:

حضرت قدّوس [محمد علی بارفروشی] می‌فرمودند که «ما هستیم سلطان بحق، و عالم، در زیر نگین ما می‌باشد و کل سلاطین مشرق و مغرب، به جهت ما خاضع خواهند گردید».^{۴۴}

پس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ در گرفت و فتنه‌ی آنان با پیروزی قوای دولت و کشته شدن ملا محمد علی بارفروشی در جمادی الثانیه ۱۲۶۵ پایان گرفت.

در زنجان نیز شورشی به سرکردگی ملا محمد علی زنجانی (در سال ۱۲۶۶ ه) پدید آمد که به شکست بابیان انجامید.

در تهران نیز گروهی از بابیان به رهبری علی ترشیزی بر آن شدند تا ناصرالدین شاه و امیرکبیر و امام جمعه‌ی تهران را به قتل رسانند، اما نقشه‌ی آنان کشف شد و سی و هشت تن از سران بابیان، دستگیر و هفت تن از آنان کشته شدند.

شگفت آن که مریدان سید علی محمد، در جنگ‌های قلعه‌ی طبرسی و زنجان، از مسلمانی دم می‌زدند و نماز می‌گزارند و از «بابیت» سید علی محمد جانب داری می‌کردند.^{۴۵}

ظاهراً، در آن هنگام، هنوز ادعای مهدویت و نبوّت وی به آنان نرسیده بود. از این رو، به اعتراف وقایع نگاران بابی، برخی از بابیان به محض این که در «بدشت» از ادعای مهدویت سید علی محمد و تغییر احکام اسلام با خبر شدند، به شدت از او روی گردانند.^{۴۶}

فتوای علماء برای اعدام باب

پس از مرگ محمد شاه و بالا گرفتن فتنه‌ی بابیه، میرزا تقی خان امیرکبیر (صدر اعظم ناصرالدین شاه) مسامحه در کار سید علی محمد باب را رواندید و تصمیم گرفت او را در ملاعام به قتل رساند و از این راه، آتش شورش‌ها را فرونشاند و برای این کار، از برخی

علماء فتوا خواست، ولی به گفته‌ی ادوارد براون:

دعاوی مختلف و تلوّن افکار و نوشه‌های بی معزو بی اساس و رفتار جنون آمیز

او، علماء را برآن داشت که به علت شبهه‌ی خبط دماغ، بر اعدام وی رأی

ندهند.^{۴۷}

با وجود این، برخی از علماء که احتمال خبط دماغ درباره‌ی سید علی محمد را
نمی‌دادند و او را مردی دروغگو و ریاست طلب می‌شمردند، به قتل وی فتوا دادند و سید
علی محمد به همراه یکی از پیروان اش، در بیست و هفتم شعبان ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران
شد.^{۴۸}

با اعدام باب، همه‌ی قضایای این طایفه به پایان نرسید، بلکه عده‌ای از طرفداران، باز
به تبلیغ این مردم ادامه دادند تا آن که سرانجام کارشان با ادعای واهمی شخص دیگری به نام
حسین علی نوری گره خورد و مسلک «بهایت» پی ریزی شد.

به توفیق الهی، موضوع «بابیت» را با معرفی بخشی از کتاب‌هایی که در رد این فرقه‌ی
ضاله نشر یافته، پی می‌گیریم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، دکتر محمد جواد مشکور، ص ۲۶۶ - ۲۶۸.
۲. ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۹۷ - ۹۸؛ هفتاد و دو ملت، ص ۱۵۳ - ۱۵۵.
۳. برای آشنایی بیشتر با دیوان اشعار و غزلیات او، به لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۱۹، ص ۳۲۱ - ۳۲۴ مراجعه شود.
۴. برای توضیحات بیشتر خاندان حجه‌الاسلام، به لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۹، ص ۳۲۰ - ۳۲۵ مراجعه شود.
۵. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۵.
۶. ر.ک: إحقاق الحق، ص ۱۶۷ - ۲۲۳.
۷. ر.ک: قرآن من الاجتهاد والمرجعية في أسرة الإحقاق، میرزا عبدالرسول العائزی الإحقاقی؛ مقدمه و حواشی «دیوان اشعار تبریزی» به قلم میرزا عبدالرسول احقاقی؛ آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، رضا برنجکار، ص ۱۷۵ - ۱۷۸.

۱۱. در کتاب آیین باب، ص ۴، آمده است: «پدر سید علی محمد، سید علی رضا و نام جدش سید ابراهیم پسر سید فتح الله است. و خود «باب» هم در کتاب بین الحرمین، نام خود و نیاکان اش را چنین نوشته است.

۱۲. «باب» در کتاب بین الحرمین، درباره زمان ولادت اش آورده است: «وَأَنَّهُ لِعَبْدٍ قَدْ ولَدَ فِي يَوْمِ أُولِ الْمُحَرَّمِ مِنْ سَنَةِ ۱۲۳۵...». بعضی هم نوشته‌اند که میرزا علی محمد شیرازی، در یکم محرم ۱۲۳۶ هجری قمری (نهم اکتبر ۱۸۲۰ میلادی) در شیراز به دنیا آمد و در ۲۷ شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری (نهم ژوئیه سال ۱۸۵۰ میلادی) در نزدیکی ارگ تبریز، در سن سی سالگی، نیز باران شده است. ر.ک: لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۹، ص ۳۲.

۱۳. بعيد نیست که مخاطب «باب» در این عبارت: «إنَّ يَا مُحَمَّدَ مَعْلُومٍ، لَا تَضْرِبُنِي فَوْقَ حَدَّ مَعْيَنِ...»، معلم وی، همین شیخ محمد عابد باشد. (این عبارت در کتاب بیان عربی، ص ۲۵، آمده است).

۱۴. ر.ک: تلخیص تاریخ نبیل زرنده، اشراق خاوری، ص ۶۳ - ۶۴.

۱۵. ر.ک: مقاله‌ی سیاح، ص ۵. این کتاب، تألیف عباس افندی (پسر بزرگ حسینعلی بهاء) است که نام‌های دیگری هم مانند سرگذشت یک مسافر، روزنامه‌ی یک مسافر، شرح سیاح دارد. بنابر نقل مؤلف الكواكب الدریة، ص ۷، این کتاب در بمبئی (هندوستان) و نیز از سوی ادوارد براؤن در انگلستان به چاپ رسیده است.

۱۶. ر.ک: لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۹، ص ۳۲.

۱۷. بعضی از نویسنده‌گان بابی و بهایی، تحصیل سید علی محمد «باب» را جز از مکتب انکار کرده‌اند و نسبت «امی» به وی داده‌اند. به عنوان نمونه، حاجی میرزا جانی کاشانی، مؤلف «نقطه‌الكاف» ضمن رد شرکت «باب» در درس سید کاظم رشتی، ادعای کرده که وی گاهی به مجلس موظه‌ی او می‌رفته است و حتی در صفحه ۱۰۹ تصریح می‌کند: «نفسی که امی بوده، یعنی سواد عربیت درستی نداشته [است [...]، ولی با توجه به اسناد تاریخی، جایی برای چنین ادعایی باقی نمی‌ماند.»

۱۸. اسرار الآثار خصوصی، فاضل مازندرانی، ج ۱، ص ۱۹۲ - ۱۹۳.

۱۹. همان، ج ۴، ص ۳۷۰.

۲۰. ظهور الحق، فاضل مازندرانی، ج ۳، ص ۴۷۹. این کتاب، از جمله کتاب‌های فرقه بهاییه است که در مصر به چاپ

عصفور و میرزا مهدی شهرستانی و سید آقا علی طباطبائی و میرزا محمد باقر خوانساری را درباره شیخ احسایی آورده است و کتاب را با عنوان «پس از شیخ احسایی» و بر شمردن کتب و تألیفات شیخ، به پایان برده است.

نویسنده، در موضوع «پس از شیخ احسایی» نوشته است: «بعد از مرحوم شیخ احسایی، شاگردان و طرفداران وی، همگی، یک دل و یک زبان، در کمال اتحاد و اتفاق، از یک طرف، نظریه و مشرب شیخ را در حکمت الهی و فضائل و مناقب آل بیت اطهار علیهم السلام ترویج می‌دادند و از طرف دیگر، از جانب استاد بزرگوارشان مدافعاً می‌کردند و بهتان و افترای مدعیان را رد می‌نمودند و در میان ایشان تا آخرین نفس، اختلافی پدید نیامد، به جهت این که صحبت واحد ناطق و رکن رابعی در بین نبود تا این که هر کدام، برای خود، رتبه و مقامی را ادعا بنماید، بلکه عموم تلامذه‌ی آن بزرگوار، در عرض واحد، دارای رسائل و رأی و م瑞دانی بودند. مرحوم شیخ علینقی (فرزنده شیخ) در کرمانشاه، مرحوم سید کاظم رشتی و مرحوم میرزا حسن گوهر، در کربلا، و مرحوم ملا محمد حججه الاسلام، در تبریز، و مرحوم ملا عبدالرحیم، در قلعه شیشه (قرمه باع) و امثال ایشان، در انحصار بlad که هر کدام را حوزه و تابعی بود و در شهر و حومه خویش، مرجع و پیشوای بودند. آری، در مرکز، یعنی کربلا معلی، مرحوم سید کاظم رشتی، حوزه‌ی علمیه‌اش بزرگ‌تر و احترام‌اش نزد همدوشان خود بیشتر بوده، اما پس از مرحوم سید کاظم رشتی، میان شاگردان او اختلاف شدید واقع شد. و علت اش، همان بروز عقیده‌ی بایت و رکنیت (ناظقیت) بود که چند نفر از شاگردان فرومایه‌ی آن مرحوم ابتکار نموده، هر یک به عنوان خاصی، نیابت خاصه را ادعا کردند و همهمه و غوغایی در جامعه‌ی تشیع انداختند و این سلسله‌ی پاک را آلوده ساختند...». ر.ک: حقایق شیعیان، ص ۵۴ - ۵۵.

خوانندگان محترم، توجه دارند که حتی به اعتراف این نویسنده‌ی شیخی مسلک نیز، شاگردان سید کاظم - که شیخی بودند - بستر پیدایش بایت و رکنیت شده‌اند.

۹. ر.ک: احقاق الحق، ص ۱۶۷ - ۲۲۳.

۱۰. ر.ک: حقایق شیعیان، ص ۷ - ۴۷؛ کلمه‌ای از هزار، غلامحسین معتمدالاسلام، ص ۶۴ - ۶۶، تبریز، چاپخانه شفق، ۱۳۹۸ (نقل از: آشنایی با فرق و مذاهب، ص ۱۷۸ - ۱۷۹).

باقر کوچک» گفتند. گویا، پسر خالوی باب الباب بوده است؛ آقا محمد حسن (برادر باب الباب)؛ ملا علی بسطامی (که سبب ایمان حاج سید جواد کربلایی و مبشر و مبلغ در عراق عرب بود)؛ قرة العین طاهره؛ شیخ محمد ابدال؛ آقا سید حسین یزدی (ولد آقا سید احمد معروف به «کاتب وحی»)؛ میرزا محمد روضه خوان یزدی؛ سعید هندي؛ ملا محمد خویی؛ ملا خدابخش قوچانی (که به سبب کثرت علم و تحقیق، او را ملا علی رازی گفته‌اند)؛ ملا جلیل ارومی؛ ملا باقر تبریزی (که حامل جعبه و قلم دان و الواح نقطه‌ی اولی به جهت بهاء‌الله توسط ملا عبدالکریم قزوینی بوده است)؛ ملا یوسف اردبیلی؛ میرزا هادی قزوینی؛ میرزا محمد علی قزوینی (این دو، برادر بودند و در قلعه‌ی طبرسی (در مازندران) کشته شدند)؛ ملا حسین بجستانی (که بعد از قتل باب، چار تزلزل شد).

ر.ک: *الکواكب الدّرّية في مآثر البهائية*، عبدالحسین آیتی (آواره)، ج ۱، ص ۴۳. این کتاب، در صفحه ۵۷۵ در سال ۱۳۴۲ هجری قمری در مصر به چاپ رسید. مؤلف، پس از آن که از فرقه‌ی ضاله‌ی بهائیت روی گردانید، ردیه‌ای بر این کتاب و عقیده‌ی سابق خود نوشت که با نام *كشف الحیل*، در چهار جلد نشر یافته است.

۲۷. ر.ک: *دائرة المعارف الشيعية العامة*، محمد حسین اعلمی حائری، ج ۶، ص ۲۰.

۲۸. نقطة الكاف، حاجی میرزا جانی کاشانی، ص ۱۸۱.

۲۹. بهائیان، محمد باقر نجفی

۳۰. احسن القصص، ذیل آیه‌ی ۵۵ از سوره‌ی یوسف.

۳۱. همان.

۳۲. احسن القصص، علی محمد شیرازی، ص ۱؛ ر.ک: دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۷.

۳۳. نقطه الكاف، ص ۱۳۵.

۳۴. دائرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۴-۵.

۳۵. بیان، ص ۳ (نسخه‌ی خطی).

۳۶. ر.ک: بیان، ص ۱.

۳۷. ر.ک: *لوح هیکل الدین*، علی محمد باب، ص ۱۸ (نسخه‌ی خطی).

۳۸. تلخیص تاریخ نبیل زرندی، همان، ص ۱۴۱.

۳۹. ر.ک: نظر اجمالی در دیانت بهائیت، احمد یزدانی، ص ۱۳، تهران ۱۳۲۹ ش.

۴۰. ر.ک: ظهور الحق، فاضل مازندرانی، ج ۳، ص ۱۴.

رسیده است.

۲۱. ر.ک: *روضۃ الصفاء ناصری*، رضا قلی خان هدایت، از صفحه ۱۲۷۰ تا صفحه ۱۲۷۴ جلد دهم این کتاب، مطالبی درباره‌ی بابیه و بهاییه آمده است.

۲۲. ر.ک: *خاتمیت پیامبر اسلام*، ص ۴۱؛ تلخیص تاریخ نبیل زرندی، عبدالحمید اشرف خاوری، ص ۶۶.

۲۳. ر.ک: *تلخیص تاریخ نبیل زرندی*، ص ۶۷.

۲۴. ر.ک: *لغت نامه‌ی دهخدا*، ص ۳۳.

۲۵. این جریان، در ناسخ التواریخ (بخش قاجاریه) جلد سوم، با تفصیل بیشتری آمده است. ر.ک: *لغت نامه‌ی دهخدا*، ج ۹، ص ۵۱. علاوه بر آن، مؤلف «نقطة الكاف» در صفحه ۱۰۵، چنین آورده است:

«...بعد از آن که نجم وجود آن سید بزرگوار [حاج سید کاظم رشتی] غروب نمود، بعضی از اصحاب با صدق و وفاء آن سرور، نظر به فرمایش آن نیّر اعظم، در مسجد کوفه، مدت پیکاربین، معتکف گردیده، ابواب ما تستهی الانفس را بروی خود بسته، و روی طلب، بر خاک عجز و نیاز گذارد و دست الحاج به درگاه موجد کل فلاح برآورده و به لسان سر و جهد در پیش گاه فضل حضرت رب المتعال عارض گردیده که: بارالها! ما گم شدگان در وادی طلب ایم، و از لسان محبوب موعود به ظهور محبوب ایم، و به جز حضرت تو مقصد و پناهی نداریم. اینک، از تموج بحربی کرانات مستدعاً چنان‌ایم که حجاب غیریت را از میانه‌ی ما و ولیات برداشته، تا چشم فؤاد ما به نور طلت معرفت‌اش روشن گردد. دل سوخته‌ای ما را از آتش فراق آن سرور افتدۀ موحدین، به آب وصال‌اش تسلی بخش. چون که فرمایش حضرت خداوند رحمان در این خطاب بود به عباد مقبلین خود که **﴿أَدْعُونِي اسْتَجِبْ لِكُمْ﴾** و لهذا تیر دعای با صدق و اخلاص نقطه انداز پرده‌ی دعوت، به اجابت رسیده و در عالم اشرف، به تجلی معرفت جمال غیبی آن شمس وحدت مرأت فؤادش، متجلی گردیده و بیت طلوع‌اش را که کعبه‌ی حقیقت بود، عارف شده، و لهذا قدم طلب در سبیل وصال‌اش، گذارد و به سوی کشور شیراز جان افزا شتابیده...». نیز ر.ک: *لغت نامه‌ی دهخدا*، ج ۹، ص ۳۳.

۲۶. مؤلف *الکواكب الدّرّية*، اسمی هجدۀ تن را چنین آورده است: حاجی ملا محمد علی بار فروشی (ملقب به «قدوس»)؛ ملا حسین بشرویه (ملقب به «باب الباب»)؛ آقا میرزا محمد باقر (از خویشان باب الباب که او را «میرزا

انظر

٤٥. تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ج ۱، ص ۱۶۳ و ۱۹۵.
٤٦. همان، ج ۱، ص ۱۳۰.
٤٧. بهائیان، ص ۲۵۲، محمد باقر نجفی.
٤٨. ر.ک: دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۸-۱۹، زیر نظر سید مصطفی میر سلیم، تهران ۱۳۷۵. و نیز ر.ک: الموسوعة الذهیبة للعلوم الإسلامية، ج ۷، ص ۵۵۴-۵۵۵، دکتر فاطمه محجوب، قاهره.
٤١. ناسخ التواریخ، بخش قاجاریه، جلد دوم؛ شیخیگری، بایگری، مرتضی مدرس چهاردھی، ص ۲۰۵ - ۲۰۶؛ لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۹، ص ۴۴ - ۴۷.
٤٢. کشف الغطاء، ص ۲۰۴ - ۲۰۵، ابوالفضل گلپایگانی، چاپ ترکستان.
٤٣. نقطه الكاف، ص ۱۶۲؛ حاجی میرزا جانی کاشانی، لیدن ۱۳۲۸ / ۱۹۱۰ م.
٤٤. همان.



أَنْظُرْنَا

از شیخیگری ...

